

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### پرسشهای جدید

در جلسه گذشته مقرر شد به ده پرسش پاسخ داده شود. برخی سوالات دیگر هم از سوی فضیلاي درس مطرح گردید. نظیر اینکه آیا مشارکت سیاسی حق است یا تکلیف؟ با توجه به این که از مظاهر مشارکت سیاسی، شرکت در انتخابات است آیا شرکت در انتخابات وظیفه است یا می توان شرکت نکرد؟ نقش اقلیت های مذهبی در مشارکت سیاسی چیست؟ یعنی چه پایه ایمان یا مذهب شرط است؟

حق مردم در تعیین سرنوشت به عنوان مشارکت سیاسی مطلق است یا مقید؟ به طور مثال در نوع حکومت می توان مردم را شریک نمود؟ شبیه کاری که جمهوری اسلامی انجام داد و پرسیده شد جمهوری اسلامی آری یا خیر؟ آیا اراده مردم باید تعیین کننده باشد؟ آیا مشارکت سیاسی محدودیتی دارد؟ کیفیت مشارکت سیاسی شهروندان به صورت یکسان است یا متفاوت؟ (این پرسش در ضمن سوال هفتم که سخن از مشارکت از حیث سن، جنسیت، ایمان و ... به میان آمده پاسخ داده خواهد شد.)

### ادله شرعی انتخابات

در پرسش اول، سخن از مظاهر بارز مشارکت سیاسی مردم در اداره امورشان یعنی شرکت در انتخابات گفته شد. ادله<sup>۱</sup> شرعی آن چیست؟

<sup>۱</sup> . گاهی از دلیل و گاهی از مبنا استفاده می کنیم. به لایه های زیرین حکم مبنا می گویند نظیر مصالح و مفاسد. لکن فقه ما به مبنا خیلی کار ندارد بلکه کار به اسناد و ادله دارد. به همین دلیل در پرسش اول تعبیر به دلیل کردیم.

در گذشته این مسئله در قالب ۲۵ جلسه درسی مورد بحث قرار گرفت و به طور خلاصه دوباره در این جلسه طرح می‌گردد. رای مردم صوری و فرمالیته نیست بلکه در اداره کار خودشان به حکومت مشروعیت می‌بخشد. اگر مردم بر اموالشان مسلط هستند، بر شئونشان هم مسلط هستند. بنابراین مردم نماینده مجلس، رئیس جمهور، اعضای شورای شهر و هر آنچه مربوط به اداره جامعه است را باید تعیین کنند. دلیل تسلط الناس علی شئونهم، انتخابات را در بر می‌گیرد. لذا اگر حاکمیت نتواند رضایت مردم را داشته باشد قطعاً حکومتش هم مشروعیت نخواهد داشت اگر هم در یک مخمصه قرار گرفت باید سریع تر به آن مرحله مورد نظر، خود را برساند.

سابقاً دوقلوی امور الناس و امور شرعی را مطرح نمودیم. مردم راجع به امور نظیر ولایت فقیه، اجرای حدود و تقنین و... نقشی ندارند چون از امور شرعی هستند. اما امور مردم در اداره زندگی اشان بر اساس الناس مسلطون علی شئونهم امور الناس است و مردم در آن نقش اساسی دارند. این نظر باید در فضای آرام، غیرسیاسی و غیرجانبدارانه بحث شود تا پخته گردد.

عده ای بر این باورند که مردم هیچ نقشی در اداره کشور ندارند و اگر به طور صددرصدی به بهترین شخص هم رای بدهند، باز هم این رای فایده مند نیست اما متقابلاً اگر هیچ کس رای ندهد و تنها ولی فقیه رای دهد کفایت می‌کند. لذا رای مردم را مشروعیت آور نمی‌دانند و می‌گویند شئونشان به دست خودشان نیست، اما برای اینکه حکومت می‌خواهد برای مردم تصمیم بگیرد و با دنیا صحبت کند نیاز به مقبولیت دارد.

دسته دوم معتقدند کارهای کوچک و بزرگ باید به فراندوم گذاشته شود و بر اساس رای مردم انجام شود و اگر رای اکثریت نبود آن کار نباید انجام گردد.

اندیشه سوم، نظر دسته‌ی اول را بر اساس ملاک الناس مسلطون علی شئونهم و دسته دوم را بنا بر لیست الناس مسلطون علی احکام باطل می‌داند. بنابراین بین اداره و جعل حکم تفاوت وجود دارد. مردم نمی‌توانند احکامشان را جعل کنند چون قانونگذار نیستند.

### **اقتضائات بنیان امامت در مشارکت سیاسی**

پرسش دوم این بود که نظام سیاسی اسلام بر بنیان امامت و ولایت است آیا این عنوان با اقتضائاتی که دارد قابل جمع با مشارکت سیاسی است؟

اگر نظام سیاسی اسلام آبر اساس ولایت و امامت را در عصر حضور به صورت حضور امام معصوم و در عصر غیبت به صورت ولایت فقیه پذیرفته شود، چطور با مشارکت سیاسی قابل جمع است؟ این مسئله در عصر حضور چالش بیشتری را از خود نشان می دهد. در عصر غیبت اگر همان دو قلو یعنی امورالناس و امورشرعی را مطرح کنیم، فقیه در حوزه کار خود ولایت دارد و مردم هم در امورخودشان شرکت می کنند و به صورت رای دادن، انتخاب مسئول، پذیرفتن پستهای سیاسی، تشکیل حزب، تاسیس روزنامه و... مشارکت سیاسی می کنند.

اما در عصر حضور مشارکت مردم به چه صورت است؟ آیا در عصر حضور مشارکت سیاسی وجود دارد؟ به طور مثال اگر حضرت علی علیه السلام حاکم شوند، نقش مردم چیست؟ در زمان پیامبر اسلام در مکه دولتی در کار نبود اما در مدینه دولت متناسب با آن زمان که بسیط بود تشکیل گردید. حال نقش مردم به چه صورت است؟ مشورت، انتخابات و بیعت وجود دارد؟ بیعت جنبه مشروعیت بخشی داشته است یا مقبولیت آفرین؟ آیا می توان گفت مشورت و انتخابات تعطیل است و بیعت هم تنها به اظهار وفاداری است نه اینکه انتخاب حاکم در کار باشد؟ چون بیعت می تواند دو کارکرد داشته باشد، می توان آن را برای نصب امام دانست یا تنها برای اظهار وفاداری دانسته شود هرچند نصب از طرف خداوند یا فرد دیگری باشد.

بنابراین باید گفت مردم چه در زمان حضور چه در زمان غیبت مشارکت دارند. مشورت های پیامبر اسلام فرمالیته و ظاهری نبوده است. اگر به پیامبر دستور داده می شود شاورهم فی الامر<sup>۳</sup> و با مسلمان های اطراف خود مشورت کن، بدین معنا نیست پیامبر مشورت کند اما نظر خود را ملاک قرار دهد زیرا در آیه آمده است «فاذا عزمتم فتوکل علی الله». پس آیه نمی گوید هر تصمیمی اتخاذ نمودی به نظریه اکثریت بی اعتنا باشد بلکه می گوید مشورت کن و هرچه حاصل مشورت بود همان ملاک است. به عبارت دیگر آیه می گوید وقتی مشورت حاصل شد دیگر تردیدی نداشته باش و در کار خود توکل به خدا کن و مصمم باش.

پیامبر در روزه و نماز و... مشورت نمی کردند بلکه مشورتهای ایشان در جنگ احد و احزاب و... بوده است. بنابراین نظام ولایت و امامت چه در زمان حضور چه در عصر غیبت نافی مشارکت سیاسی مردم نیست. هرچند ممکن است این مشارکت با یک نظام غیر ولایی تفاوت کند اما نافی نیست. مثل تفاوت در امورشرعی و امور الناسی که مطرح شد.

<sup>۲</sup>. منظور از اسلام، قالب تشیع است که متشکل از امامت و ولایت است.

<sup>۳</sup>. فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹ آل عمران)

در این عرصه می توان فعالیت های پژوهشی نمود. به طور مثال احتجاجاتی که امیرالمومنین علیه السلام به بیعت نمودند و می فرمایند مردم با من بیعت کردند. یا نامه ای که برای خلیفه شام ارسال می کنند با جمله معروف «لولا حضور الحاضر» به بیعت تمسک می کنند.<sup>۴</sup> آیا این احتجاجات از باب معتقد خصم و جدال است؟ یعنی می خواهد به طرف مقابل بگوید اگر به بیعت و رای مردم هم باشد، من رای آن ها را دارم؟ یا اینکه خود امام هم اگر بخواهند عهده دار امورات الناس شوند در قالب رای یا مشورت از مردم عمل می کنند.

پرسش: آیا محل سوال و نزاع در آیه شاورهم فی الامر برای زمانی است که بین نظر رسول خدا و حاصل مشورت اختلاف نظر وجود داشته باشد؟

پاسخ استاد: بلی. البته اگر اختلاف برای امور شرعی نباشد. در جنگ احد اختلاف وجود داشت. پیامبر بر این نظر بود در مدینه جنگیده شود اما نظر جوانان انقلابی اطراف پیامبر جنگیدن در خارج از مدینه بود. نظر جوانان غالب شد و جنگ بیرون از مدینه رخ داد. همچنین کندن خندق در جنگ احزاب با مشورت بود هرچند پیامبر هم پذیرفته بودن و اختلافی وجود نداشت.

پرسش: امورات الناس، واجبات نظامی را هم در بر می گیرد؟ تفاوت آن با احکام نظامی در چیست؟

پاسخ استاد: امورات الناس از اموری است که نیاز به کندوکاو دارد. مسئله قانون گذاری و امور شرعی در مقابل امورات الناس است و هرچه غیر از امور شرعی باشد، امورات الناس است. ملاک امور الناس بودن، کاری است که برای اراده جامعه است و ادامه آن باید با مصداق شماری و مثال پیش برده شود، نظیر اموری که برعهده رئیس جمهور و نمایندگان مجلس است. در واقع نمایندگان مجلس قانون گذار احکام شرعی نیستند بلکه اگر دست به تقنین می زنند یعنی برای امور اجرائی برنامه ریزی می کنند.

### راه های انعقاد امامت

در تالیفاتی که در حوزه فقه سیاسی نگاشته شده این بحث را ندیده ام. نه اینکه ادبیات چنین بحثی در این کتب وجود ندارد. در کتب علمای گذشته هم ادبیات این بحث وجود دارد. نظیر تذکره<sup>۵</sup> علامه حلی با اینکه کتاب

<sup>۴</sup> . الإمام علی علیه السلام : لولا حضور الحاضر، و قیام الحجّة بوجود الناصر، و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظلم ظالم، و لا سغب مظلوم، لألقیت حبلها علی غاربها اگر نبود حضور آن جمعیت و تمام شدن حجت با وجود یار و یاور و اگر نبود که خداوند از دانایان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده رضایت ندهند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر شانه اش می انداختم. (نهج البلاغه: الخطبة ۳)

<sup>۵</sup> . تذکره علامه کتابی گران بها است که کاش کتاب درسی حوزه علمیه می شد. بدین خاطر که اولاً مختص فقه شیعه نیست و مکاتب فقهی دیگر را به طور مفصل آورده است. ثانیاً پنجاه هزار فرع فقهی را مطرح می کند. علامه حلی خواهرزاده محقق حلی است. محقق کتاب شرائع الاسلام را نگاشت و حدود ده الی یازده هزار فرع

فقه سیاسی نیست اما در کتاب الجهاد وارد بحث انعقاد امامت می شود. بنابراین ادبیات آن از قدیم الایام وجود داشته اما به صورت متداولی که ما خوانده باشیم نبوده است.

ارتباط انعقاد امامت با مشارکت سیاسی در این است که اگر برای مردم در انتخاب امام سهمی قائل شویم، انتخاب امام یا حاکم یا ولی فقیه یا رهبر از مظاهر مشارکت سیاسی می گردد. بنابراین بحث را با عنوان راه‌های انعقاد امامت مطرح کردیم.

### **انعقاد امامت از منظر امامیه**

امامیه معتقد است در عصر حضور امام، مردم نمی توانند در انتخاب امام نقشی ایفا کنند زیرا امامت تنعقد بالنص است و رای مردم دخالتی ندارد. بحث اکنون ما در مورد حکومت نیست بلکه امامت است. امامت تنعقد عندالامیه فی عصر الحضور بالنص فقط.

### **انعقاد امامت از منظر اهل تسنن**

اهل تسنن عصر حضور و غیبتی ندارند و تنها پس از پیامبر برایشان ملاک است چه قرن اول یا ششم یا هشتم باشد. اهل تسنن راه های انعقاد امامت را متعدد نموده اند: یکم: بالبیعت. دوم: استخلاف از طرف امام قبلی. سوم: قهر و استیلا.

البته همه اهل سنت نص را قبول دارند و بر این باورند که امامت پیامبر بر اساس نص و انتخاب خدا بوده است اما بعد از پیامبر به امامی منصوب من الله معتقد نیستند، به همین دلیل نص را داخل در انعقاد امامت نمی کنند. بنابراین امامیه انعقاد امامت را منحصر در نص می داند اما اهل تسنن منحصر نمی دانند.

نسبت به بیعت در اهل تسنن اختلاف نظری وجود ندارد زیرا خلافت ابوبکر را با بیعت پذیرفته اند. در تعداد افرادی که بیعت را شکل می دهد اختلاف نظر وجود دارد و از یک تا چهل نفر را گفته اند. گاهی می گویند با پنجاه و چهار نفر بیعت حاصل می شود چون جنگ بدر همین تعداد مجاهد داشته است. یا عدد شش را می گویند چون در انتخاب عثمان، شش نفر بوده اند. برخی هم تعداد افراد در سقیفه بنی ساعده را مطرح نموده اند.

---

فقهی را مطرح کرد علامه حلی آن را به پنجاه هزار فرع فقهی می رساند. اینکه اهل سنتی مثل ابن حجر عسقلانی در وصف علامه می گوید لم یات دهره بمثله واقعا شایسته ایشان است.

اما تفکر دیگری در بین اهل سنت وجود دارد که عدد را ملاک قرار نمی دهد و آن اهل حل و عقد است و کافی است از وجوه، روسا، علما و چهره های مشهور بلاد بیعت کنند تا امامت انعقاد پیدا کند. البته با مشکلی مواجه می گردند که معیار یک شهر است یا چندشهر؟ برخی می گویند اهل حل و عقد باید من العلماء و روسا و وجوه الناس من بلدالواحد باشد.

بحث دوم استخلاف است. یعنی خلیفه بعدی به نصب خلیفه سابق است. در اینجا پرسش می شود آیا لازم است خلیفه سابق، خلیفه بعدی را علاوه بر استخلاف، به جانشینی و ولی عهدی در زمان حیات خود منصوب کند؟

برخی گفته اند لازم است چون وصیت خلیفه سابق، برای بعد از مرگ او است و نصب میت ارزش فقهی و شرعی ندارد. به همین دلیل برای تثبیت شدن جانشینی لازم است در زمان حیات خود، او را به کاری مثل وکالت یا نمایندگی و... بگمارد.

اما مبحث سوم که قدری عجیب است و جای کار دارد قهر و استیلاء است. در فقه اهل تسنن کودتا یا خدعه اشکالی ندارد. نظیر عبیدالله بن زیاد که ناشناس و از روی خدعه وارد کوفه شد و به دارالاماره رفت. شایعه شد که امام وارد کوفه شده است. لذا وقتی موضع خویش را در کوفه تثبیت کرد خود را معرفی نمود.

کسی با قهر و استیلاء و خدعه به دنبال خلافت است آیا باید شرایط خلافت را هم داشته باشد یا برا و فاجرا غلبه پیدا کرد کفایت می کند؟ غالب اهل سنت کافی می دانند چون اجتماع مسلمین با پذیرفتن است. زیرا او که غالب گشته و اسلحه و.. در اختیار دارد، نپذیرفتن وی منجر به کشتار مسلمین می شود. لذا در طول تاریخ از صحابی پیامبر مثل عبدالله بن عمر و بعد او بر همین اساس خلافت خلفای جور را می پذیرفتند.

وقتی حجاج بن یوسف به قصد از پا در آوردن ابن زبیر به مدینه رفت، عبدالله بن عمر شبانه به قصد بیعت با شعار نحن مع من غلب به سراغ حجاج رفت. حجاج از او پرسید چرا شبانه آمدی؟ پاسخ داد از پیامبر شنیدم کسی زنده باشد و بیعت امامی بر گردن او نباشد به مرگ جاهلیت مرده است و چون در حال حاضر تو امام ما هستی به بیعت با تو آمده ام. از نادر افرادی که با امام علی علیه السلام بیعت نکرد عبدالله بن عمر بود چون امام نبود بیعت نکرد.

حجاج به شمشیر عبدالله اشاره کرد و گفت این شمشیر، تو را به اینجا کشانده نه حدیث پیامبر. حجاج پای خود را به سوی او دراز کرد و گفت با شست پای من بیعت کن و عبدالله همین کار را کرد. لذا اهل تسنن به خاطر همین مسائل با تحلیل تاریخ مخالفت می کنند و حرام میدانند.

الحمد لله رب العالمين